

وقتی این داستان حقیقی را خواندید هر کدائی را سر کوجه یا توی خیابان ببینید چند لحظه سر ایای او را نداناز خواهید کرد و خواهید گفت: «نگند نه این هم مثل او باشد!»



از وقتی که مطلق خود را از دروازه شیران تغییر داده و به کتیر «وزیر دفتر» آمده بودم، روزی بهشامی رفتم و از زندگی من آگاه شده بودم.

هر روز صبح که با داور میامدم چندم مردی تقریباً پنجاه و پنج ساله با یک پیراهن سیاه مندرس و یک کلاه سیاه پرده شده و در حالیکه من بر کتیر نشسته بودم در زیر سایه خورشید جای داده با گردن کج و قیافه محزون مشغول تلاوت سوره «یاسین» است. نکته‌ای که کتیر مردم متوجه آن شده و شاید فقط من و چندم مردی متوجه آن بودم این بود که آن شخص همیشه یک آه ازسوره «یاسین» را برمیخواند.

من زیاد و واضح باین موضوع فکر نمیکنم که مثلا این شخص همین یک یا دو آه ازسوره یاسین بلد شد است یا اینکه او تمام سوره را از حفظ دارد و اتفاق افتاده که هر وقت من میروم یکتیم او (از کتیر لایسین ۴۰۰) میخواند.

من بیشتر متوجه وضعیت پیران آن مرد بودم که اطفال خود را با آن لرزش مخصوص زهریال کشیده و الا عابرین طلب رزق میکنند.

خلاصه خود را موظف کرده بودم که روزی ده شامی باو میام و اگر میانه یک روز پول نداشته آن مبلغ را از کسی بگیرم که در قفسه پانزده آه شده بود و تا آنجا دور میاید سلام آبادی تحویل داد.

این وضعیت تا پنج شش ماه ادامه داشت و من هر روز مرد فقیرتر آن بران را بر سر راه خود میدیدم.

این ملاقات سیما حاصل میشد به از ظهر که از اداره میگذشتم و از آن خیانت با من میشد.

پس از پنج شش ماه، یک روز پنج به سر گذر رسیدم دیدم او در پای میوه در قفسه دارد، یعنی خود لقمه شامی مرد بیچاره را پیشش نهاده و اگر تفریحی پیدا کردید که از روزنامه است، اما لیکن همیشه چند روز و زواری بداری رسیدم دیدم و بقیه دیرینه ام شد دیوار و زواری بداری نشسته و روز یک طبل دیگر برابوب میس بود افزوده است، ده شامی را تمام بر میس.

برای چه تغییر مکان داده ای؟ جواب داد: هر کار سیاست لازم است و وقتی شخص صحت زیادی در یکجا شد اهل محل آنطور که شایسته است با او مناسبت نمیکنند، هر چه من خلاف حرفه های دیگر با آشنائی از شش ماهه هم مثل شامی شده بودم وقتی چند بار منظره رفتن او را دیدم عادت میکنند و دیگر تاقی قیافه ام امروز هابیی من چند و شامی هم مرد فقیر را پشت دیوار و زواری بداری ملاقات کردم و در یکی از روزها که آمدم دیدم دیگر آتیا نیست.

تقریباً یکماه گذشته مرد فقیر دیگر دیده نشده، چه عهده و کیاست خدا پیش میماند.

صبر پنجشنبه بود، پیران برایش نسبتی از خیابان شامی بود و به چهاروا حسن آیام رسیدم.

سینای میوه قفسه رفتن و آشنائی بیداد من هم باین سینا رفتن و وقت دقتی شروع میشد ماهی بود و یک خانم خوش صورت و خوش آب و رو رنگ شایسته که روزها وارد سالن سینما شد.

پانزده خورگراهی او چشمهای لام لامی دیگر را از او خیره میکرد و چه بلا و خندان و روی منظر کسوف نوشته و امثال شمرا و اول و حیران و ساخت؛ پشت سر خانم دو دوشیر خرمیاسیزه چهارده ساله ماتد و قرص ماه و یک جوان بیست و سه ساله، ظریف و متشکل دیده میشد.

منکه تا آن وقت اطراف خود و اخالی میدیدم و با وقت خود را میسوار یک گروه کوچک ظریف و زیبا یافتیم و از این حسن تصادف خیلی خودوقت شدیم.

تا این شروع شد و در خلال شامی و در اوقات تفصیح چند پارسیانی شامی و پیوسته با کتلهای آجیل برای آن

بهارش آورده شد. بالاخره فیلم بیابان رسید و او سالن بیرون آمدم.

بر حسب تصادف خط سیر من و آن خانم و دختر خانم هابیی بود در حده دوستی قسم از سینمای سین دور شده و اطفال خورد سال را پوزنجهری و شامی و نزدیک شدم مرد فقیری که مدتها از نظر من غایب بود و سر یکی از کوجه ها باهامان رضم سابق نشسته و اطفال خورد سال را زیر سایه خود گرفته بود خانم و دختر خانمها بالای سر او رفته هر یک چیزی بلوده و یکی از دوشیر دان حرفی میخ گوش او گفت و هسکی بنده، در آمده.

خانم حلی دیگر که اسنان و غواش آن خانم و دو دوشیر مرد آن وقت شب نسبت بر دقت مشاهده کرده از آن عمل خیره پیروی کرده و هر کدام پهلوان اسنان کردند من در آن شب پول خورد همراه داشتم و خیلی متأسف بودم که نمیتوانم مثل سابق ده شامی را باو بدهم.

یکی دو بار دیدم آن خانم با فرزندانش خود به سینما آمده و چند بار دیگر هم در خیابان ملاقات شده.

بیشانی خود بشکر فرورقم: من این خانم و دو دوشیر و ادراجی دیگر هم دیده ام، منتی اوقت لایس سیاه دور نداشتند.

لجا دیده ام، کی بود؟ ... آه... در ۴۰۰ در سینما آنها را دیدم. جایی یک بار دو سه بار هم دیده ام ...

بالاخره مشغول کار شدم. نوشتیم نیت کردیم، ورقها تنظیم شد، لیکن دارای متوفی زیاد بود، بین زودی ها کار تمام نشد، ده و صد هزار قلم بود، پای منیر در میان بود، بیاسی هر چیز را بینم و با تمام اوصاف و خصوصیات نیت کنم، تا آنکه پول لازم تجمل زیاد است، تنها برای نیت قالی و قالیچه ها سه روم وقت لازم است، نظیر شد، برای صرف ناهار باطابق ناهار خودی رفتیم.

چهارم باشکوهی کسوفه شدیم به اسراف ناهار و مضطرب نشی دوباره شروع کردیم.

هوا تاریک شد، لیکن دست از کار نکشیدیم و کتیبی باستی تا هر وقت شده کلک این کار را بکنیم، در خلال این مدت سهولت مشغول بودیم خانم و دختر خانم ها دلمی پیش ما میمانند و کلی که زیاد شده است.

کیف نهاده از آن خانه که در مجرای خارج شد.

جلو دکان بقالی که در روستای آن خانه واقعه هنوز باز بود، مردی تقریباً چهل ساله ایستاده کاسه سستی در دست داشت و حساب خرد را با بقال صغیه میکرد، هینکه دیدم از آن خانه بیرون میام و کیفی زیر بغل دارم از روی فرست فبید که من مامور دولت هستم.

با یک لجه «دانش» صدا کرده حضرت آقا، قدری نزدیک بیایید» هینکه نزدیک او رفتم سرخود را نزدیک آورده گفت: «صاحب این خانه رامینشاخیده!؟»

«رو و خود را بگردان بقال کرده گفت: «مخرفا بکم»

بقال سرخود را باین انداخته چیزی دو جواب مشغری خواند گفت: «باز دیگر مردی که کاسه سستی در دست داشت سرخود را بطرف من کرده گفت: «منزل شما کیاست؟»

گلدن و زبردتر، کوچک ...

«۱۰۰ پی هزار دهنه صاحب این خانه رادیده ای.»

«اگر هم دیده ام، تقصیر نبودم.»

«یادتان هست که چند ماه پیش تقریبی که «مولوی» سبزی پسر داشت و چند تا بچه های نعلت و عور کوچولو زیرمهای خود میکردت هر روز صبح سر نذر «وزیر دفتر» می نشست.

«خوب پاهادرم، و راستی آن هفتاد فلان کیاست؟»

مرد کاسه بدست نگاه خندید و گفت: «او صاحب این خانه و این زده گی با شکوه بود که ده هفت پیش فوت کرد.»

از فرط حجب چند ثانیه در چشمان آن مرد ننگه کردم و سپس براه افتادم و ضامن «گراه اطفال» و طلت سرخ شدن خانم محترمه را تقصیر.

از اطلاق بیرون می رفتند ساعت ۹ و نیم شب کار تمام و ادوای متوفی از روی دقت نیت شد و راجع به عده اولاد متوفی تحقیق کردم معلوم شد که آن مرحوم دارای یک پسر و سه دختر است و دختر کوچک او بنام «پریش» طفلی هفت ساله است.

برای اینکه صورت تنظیم شده کاملا قانونی و صریح باشد از دیون پرداخت شده و هزینه دفن و کفن آن مرحوم نیز صورتی تنظیم شد.

رفم ها یکی پس از دیگری گفته میشد و من نیت می کردم ...

پهل بروج ...

بپاه روغن ...

اجرت خیاط ...

هزینه کفن و دفن ...

یک مرتبه از دهان پراخ خودی ناهار خودی رفتیم.

چهارم باشکوهی کسوفه شدیم به اسراف ناهار و مضطرب نشی دوباره شروع کردیم.

هوا تاریک شد، لیکن دست از کار نکشیدیم و کتیبی باستی تا هر وقت شده کلک این کار را بکنیم، در خلال این مدت سهولت مشغول بودیم خانم و دختر خانم ها دلمی پیش ما میمانند و کلی که زیاد شده است.

یک داستان واقعی جنایی

روزی بیرونم زندان مجرد آمده، چون مراد آتیا دید گفتم «چطوری! تنبیه ناچان را دیدی؟» در جواب سخن او سکوت کردم زیرا جز سکوت چاره ای نداشتم شش ماه در زندان مجرد در نهایت سختی و مشقت بسر بردم پس از شش ماه بواسطه چندتن از افسران از زندان مجرد آزاد و وارد زندان صوبی که دو پیش زندان مجرد حکم بهشت را دادند.

زندانی از همه چیز محروم است، آرزو تنها خرید و فروش سبکارد زندان جرم و گناه بزرگی بود بلکه اگر بولی هم نزد کسی پیدا میکردند کاروازار بود.

تازه ده روز بود که از زندان مجرد نجات یافته بودم که روزی ضن بازرسی مامورین یک اسکندرس پنج تومانی زدمن یافتند و فوراً گزارش آنرا باقی میروند دادند.

تیرومند مرا بدتر خود اخصار کرد و پس از تهدید و تیر بسیار لفت و حال که تو از کار خود دست بر میداری مامور از کار خود دست بردار نیستیم» و هاندم دستور داد دوباره مرا بزندان مجرد ببرند.

شما که اکنون این داستان را میخوانید اگر زندان مجرد را ندیده باشید نمیتوانید درست بیبیزان رنج و عذاب من نبینید.

شما میشنوید من شش ماه در زندان مجرد ماندم اما شاید در نظر نگیرید که شش ماه تنها در یک چهار دیواری و فضای محدود و کثیف بسر بردن یعنی چه، شما نمی توانید تصور کنید که ساعت ها و دقائق و لحظات عمر که در نظر شما این اندازه کوتاه و زود گذر است در زندان مجرد چگونه میگذرد و از طلوع آفتاب تا غروب زندانی مجرد چه میکند و چه غذایی تحمل میکند.

سکن است شما بگویید: اگر زندان مجرد این اندازه سخت و دهلوار است پس تو چرا کارهایی میکردی که گرفتار آن شوی و بی چینی برستی از زندانی کردن دست نجات ایستد که از شما پرسند چرا این میکند؟ چرا راه میروید؟ چرا حرف میزنید؟

مقررات زندان هیچگونه غریزه زندگی و حس حیاتی برای زندانی نمیشناسد نه هیچیک از احتیاجات روحی زندانی که لازمه بقا و زیستن است توجه ندارد ولی زندانی چاره ای ندارد که در برابر این مقررات پایداری کند زیرا با اینکه نمی تواند او را واقعا یک موجود زنده تمام معنی شمرد، باز زنده است و زندان میدان کشمکش حیات است.

پس از ده روز که در زندان صوبی بودم بار دیگر مرا بزندان مجرد انداختند پنج ماه دیگر در کور زندان مجرد باقی ماندم.

دیگر تحمل و صبر تمام شده بود و با تئاس و درخواست و تعرض و زاری متوسل شدم، سرهنگ تیرومند پس از اینکه قسم یاد کرد اگر بار دیگر قاچاقی درمن لفت کند برای همیشه و تا ابدی من را از زندان است مرا بفرزندانش بگذرد نگاه خواهد داشت دستور آزادی مرا به از زندان مجرد داد و روزی پس از خلاصی از زندان مجرد از ترس اینکه دوباره گرفتار شوم هیچ کاری دست نبردم ولی بازیکروزه ها غریزه زندگی و روح سوداگری و کسب که جزو غریزه ذاتی من بود وادارم کرد که لباس نپوشی خریداری کنم و با وجود سن فراوانی که برای بنیان کردن این معامه نمودم ایرضیه بنیان نهاده و باو دیگر بار در زندان مجرد بدم.

بشار دیگر از همین ولایه و ثریه و زاری هم نتیجه ای نبردم و التماس های من درهای درون سنگ تیرومند مؤثر واقع نگردید.

هفت ماه دیگر در زندان مجرد باقی ماندم و چون بعین حاصل کردم تا بیرونمند رئیس زندان است در زندان مجرد خواهد آمد. من ماندم، از همه چیز سیر شده بودم برای خلاصی و نجات خود فکری کردم و نامه ای بدادستان نوشته تمامای ملاقات از او کردم.

مظنورم از این درخواست و ملاقات این بود که آنچه را تا اکنون اعتراف نکرده بودم نزد او اعتراف کرده و پس از هفت سال رنج و مشقت زندان کاری کنم که با مرا اعدام کنند و از مشقت زندان نجاتم دهند و این که نجات یابم.

چند روز بعد دادستان احضارم نمود و عرض مرا از احتیاج ملاقات فوری ستوال کرد.

گفتم میخواهم آنچه را هفت سال است کتمان کرده ام و گفته ام امروز که دیگر امیدم از همه طرف قطع گردیده برای شما بگویم و سپس شرح داستانی که اینک شما هم از آن آگاهید سوجه و قصه بیوفالی و خیانت مانوس و الاخره بگفته ام و تمام، نشان برای دادستان حکایت کردم منتی حسین خان را تا نقل اصلی معرفی کردم و دلیل اینکه هم این بود که در این هفت سال حسین خان که آهسته آهسته نسبت بین ادعای دوستی می کرد هیچوقت درصدد بر نیامد، خود که بر سرش از حال من کند و از بی وفالی او عقده ها در دل داشت.

روز دهم صبح چهار نفر پاسبان مسلح و سه نفر مامور آگاهی مرا بمحل وقوع جنایت یعنی همان دفتر ذوی واقعه بین حضرت عبداللطیف و جواسر قصاب بریدند تا بیست و هفت سال از آن آوار مریس در آنجا باقی مانده است.

بهارش آورده شد. بالاخره فیلم بیابان رسید و او سالن بیرون آمدم.

بر حسب تصادف خط سیر من و آن خانم و دختر خانم هابیی بود در حده دوستی قسم از سینمای سین دور شده و اطفال خورد سال را پوزنجهری و شامی و نزدیک شدم مرد فقیری که مدتها از نظر من غایب بود و سر یکی از کوجه ها باهامان رضم سابق نشسته و اطفال خورد سال را زیر سایه خود گرفته بود خانم و دختر خانمها بالای سر او رفته هر یک چیزی بلوده و یکی از دوشیر دان حرفی میخ گوش او گفت و هسکی بنده، در آمده.

خانم حلی دیگر که اسنان و غواش آن خانم و دو دوشیر مرد آن وقت شب نسبت بر دقت مشاهده کرده از آن عمل خیره پیروی کرده و هر کدام پهلوان اسنان کردند من در آن شب پول خورد همراه داشتم و خیلی متأسف بودم که نمیتوانم مثل سابق ده شامی را باو بدهم.

یکی دو بار دیدم آن خانم با فرزندانش خود به سینما آمده و چند بار دیگر هم در خیابان ملاقات شده.

قانون استخدام کشوری

که مقدرات دهها هزار نفر وابسته بان است چگونه بوجود آمده و اکنون در چه حال است؟

قلم: آقای فهیمی وزیر اسبق کشور

از عده ارتزاقی ادارات مختلفه برای نظارت دواجرای تنظیم قانون تشکیل شود که حتما برای رسیدگی بشکایات واصله از مستخدمین و با شکایات مستخدمین از تجاوز چگون مسلم آنها از طرف رؤسای مافوق منزل دادگاه ابدالی خواهد بود و در صورت بروز اختلاف بشورای دولتی مراجعه و رای شوری قاطع است. و در همه حال همیشه حق دارند از حقوق خود دفاع کنند.

در موقه مباهات این قانون نسبت وزیر وقتش، باران اظهار داشت: من تمسبه میکنم از رویی را که، وزراء بنوانند بدون اینسته هم نوشتن فرق مسائل شخصی و توصیه ها باشد امور کشور را اداره کنند، و وضع این قانون بدیده اشغالی پارلمان باشد. و دستجات غیر مسئول در کار مستخدمین و همچنین رفتار جبارانه و عزل و نصب منقیر حق وزراء شایسته داد و ستد نظیر که وزراء از کارمندان وزارتخانه خود انتظار حسن خدمت و کاردارند مکلفند حقوق مسلم و قانونی آن ها را نیز محترم شمرده و رعایت کنند تا مستخدمین با آسایش خاطر هم خود را مصروف پیشرفت کار و حفظ منافع اداری کشور بنانند.

از چه تاریخی قانون استخدام در لژیك پیدا شد در باریک تا اواخر ترم نوزدهم استخدام در ادارات دولتی قواعد ثابت و مدونی نداشت مقدرات مستخدمین تابع اراده شخص وزراء و منتقدین بود مسائلی که در اوراق خدمت آپ مغور محرمانه از طرف رؤسای مافوق نوشته میشد معلوم بود حقیقت داشته باشد وزراء مسکن بود بدلخواه خود حیثیت و زندگانی مستخدمین را بدون اینکه مرجع و ملجائی در کار باشد باز چه هوی و هوس خود و یا افراض شخصی این و آن قرار دهند و البته اداره این وضع ۹ تنها صورت خوبی در هر وزارتخانه کیسوفی مرکب

در شماره گذشته وضع مستخدمین کشوری ایران و ادراستهای اخیر و تاریخچه استخدام دولتی و ادراستهای شرح دادیم در این شماره سیر قانون استخدام و ادراستهای - بزرگ - بروس شرح میدهم.

تکامل قانون استخدام در فرانسه

در فرانسه از زمان خیلی قدیم لروم اصول ثابت و مدون برای استخدام در ادارات دولتی مودجهت مفا کرده بین دولت و پارلمان بوده است بالاخره پس از جنگ ۱۸۷۰ تشکیل جمهوری سیم در قانون اساسی ۱۸۷۵ تصریح شده که عزل و نصب وزراء و رؤسای ادارات دولتی بوجوب فرمان رئیس جمهور است ولی برای سایر مستخدمین تکلیف مندرج بود زیرا تا آنوقت سابق بواسطه انقلابات بی دردی بلاجرامانده بود و خدمات دولتی با خرید و فروش میشد و یا اشخاص و دستجات متشدد گسیار تحصیل میکردند و با حقوق و یا منافع حاصله شرکت میکردند.

مقدرات مستخدمین صالح و وظیفه شناس دستخوش مطامع مردمان طغ برست بود، سوه اثر این ترتیب فقط کارهای مدنیکی را خراب میکرد بلکه ضرر بیشتری انتشار فساد اخلاق در جامعه و فقدان عدالت و انصاف و حق نداری بود مستخدمین برای حفظ حقوق خود ناچار شده بنقلبه از کارگران اتحادیه و سندیکا تشکیل دهند تا با جفاف و حق کسبهای را که از وزراء و مقامات مافوق نسبت بآنها میشد جلو گیرند شایسته بالاخره از اوایل قرن بیستم پارلمان و دولت موافقت کردند که قانونی وضع شود شرایط ورود و خدمت و سلسله طبقات و درجات و شرایط ترقی و اضافه حقوق و انتظار خدمت و بازنشستگی و تیر و شکل و مساقبت و استعفا و انتظامات در آن پیش بینی شود نهایت مستخدمین هر وزارتخانه را بتامم احتیاجات آن و با رعایت نکات بالا امین ضایفه در هر وزارتخانه کیسوفی مرکب

مهرم زه بولک ساخت انگلستان Zambuk

یگانه داروی شوره سر و علاج قملی زرد زخم است

۱۳۷۳۷-۲

۱۳۷۳۷-۲

ایران قود

قانون استخدام کشوری

که مقدرات دهها هزار نفر وابسته بان است چگونه بوجود آمده و اکنون در چه حال است؟

قلم: آقای فهیمی وزیر اسبق کشور

از عده ارتزاقی ادارات مختلفه برای نظارت دواجرای تنظیم قانون تشکیل شود که حتما برای رسیدگی بشکایات واصله از مستخدمین و با شکایات مستخدمین از تجاوز چگون مسلم آنها از طرف رؤسای مافوق منزل دادگاه ابدالی خواهد بود و در صورت بروز اختلاف بشورای دولتی مراجعه و رای شوری قاطع است. و در همه حال همیشه حق دارند از حقوق خود دفاع کنند.

در موقه مباهات این قانون نسبت وزیر وقتش، باران اظهار داشت: من تمسبه میکنم از رویی را که، وزراء بنوانند بدون اینسته هم نوشتن فرق مسائل شخصی و توصیه ها باشد امور کشور را اداره کنند، و وضع این قانون بدیده اشغالی پارلمان باشد. و دستجات غیر مسئول در کار مستخدمین و همچنین رفتار جبارانه و عزل و نصب منقیر حق وزراء شایسته داد و ستد نظیر که وزراء از کارمندان وزارتخانه خود انتظار حسن خدمت و کاردارند مکلفند حقوق مسلم و قانونی آن ها را نیز محترم شمرده و رعایت کنند تا مستخدمین با آسایش خاطر هم خود را مصروف پیشرفت کار و حفظ منافع اداری کشور بنانند.

از چه تاریخی قانون استخدام در لژیك پیدا شد در باریک تا اواخر ترم نوزدهم استخدام در ادارات دولتی قواعد ثابت و مدونی نداشت مقدرات مستخدمین تابع اراده شخص وزراء و منتقدین بود مسائلی که در اوراق خدمت آپ مغور محرمانه از طرف رؤسای مافوق نوشته میشد معلوم بود حقیقت داشته باشد وزراء مسکن بود بدلخواه خود حیثیت و زندگانی مستخدمین را بدون اینکه مرجع و ملجائی در کار باشد باز چه هوی و هوس خود و یا افراض شخصی این و آن قرار دهند و البته اداره این وضع ۹ تنها صورت خوبی در هر وزارتخانه کیسوفی مرکب

مهرم زه بولک ساخت انگلستان Zambuk

یگانه داروی شوره سر و علاج قملی زرد زخم است

۱۳۷۳۷-۲

۱۳۷۳۷-۲

ایران قود

مهرم زه بولک ساخت انگلستان Zambuk

یگانه داروی شوره سر و علاج قملی زرد زخم است

۱۳۷۳۷-۲

۱۳۷۳۷-۲

ایران قود

